

## از اوستا و زردتشت

دکتر رحیم خاوری (نمای تیروی)

دانشگاه آزاد - تهران جنوب

### □ درآمد

خاقانی شروانی فرزند علی نجار شروانی، از یک مادر مسیحی نستوری - که بعداً مسلمان شد - در سال ۵۲۰ هـ. ق در منطقه‌ی شروان در یکی از دهات شهر شماخی متولد شد. <sup>۱</sup> و به دلیل علاقه‌ی وافر به مادر - که به نظر من بعد از مسلمان شدن فرهنگ مسیحیت در دلش باقی بود - با فرهنگ و اصطلاحات دین حضرت مسیح (ع) عمیقاً آشنا شد و دلیل این مدعا قصاید اوست.

در موضوع مذهب خاقانی - که اکثراً او را شافعی و بعضی شیعه می‌دانند - باز هم بحثی ندارم، فقط باید بگویم که خاقانی یک مسلمان بود و علوم اسلامی را هم از عم خود آموخته و به قرآن مبین و تمام احکام و اصطلاحات اسلام احاطه‌ی کامل داشت.

در دیوانش قصیده‌یی بدون تجدید مطلع، با ۹۱ بیت، موسوم به «ترسایه یا مسیحیه» دارد که عنوان قصیده را از مطلع آن گرفته‌اند: فلک کز روتر است از خط ترسا مرا دارد مسلسل راهب‌آسا

دیوان، ص ۲۲

محققان و شارحان دیوان خاقانی شأن نزول این قصیده را چنین نوشته‌اند:

«در شکایت از حبس و تخلص به مدح مخلص دین‌المسیح عظیم‌الروم عزالدوله قیصر و شفیع گرفتن او برای خلاص از زندان». زندانی شدن خاقانی به امر خاقان کبیر جلال‌الدین ابوالمظفر اخستان بن منوچهر بوده است و نام ممدوح قصیده «آندرونیکوس کمینوس» است. (ترجمه‌ی رساله‌ی مینورسکی، ص ۱۳۳) بعد از خواندن این قصیده و مطالعات فراوان بود که توانستم این مقاله را بنویسم و مفهوم ابیات ۶۵ تا ۶۹ قصیده را تا حدّ توان روشن کنم و آن ابیات چنین است:

وگر قیصر سگالد راز زرتشت

کنم زنده رسوم زند و آستا

بگویم کان چه زندست و چه آتش

کزو پازند و زند آمد مسما

چه اخگر ماند از آن آتش که وقتی  
خلیل‌الله در او افتاد دروا  
به قسطاسی بسنجم راز موبد  
که جو سنگش بود قسطای لوقا  
چرا پیچد مگس دستار فوطه  
چرا پوشد ملخ رانین ديبا

دیوان، ص ۲۷

بعد از خواندن این نوشتار شاید خستو باشیم که خاقانی به دلایلی که - ذیلاً نقل می‌شود - با زرتشتیان و با پرداختن به دین مبین اسلام و یهودیت و مسیحیت و زردشتی خدمت ارزشمندی به اتحاد ادیان انجام داده است.

و از بیت ۷۷ خطاب به ممدوحش «آندرونیکوس کمینوس» سوگندهایی داده و جزای قسم را در بیت ۸۸ بیان کرده است:

که بهر دیدن بیت‌المقدس مرا فرمان بخواه از شاه دنیا

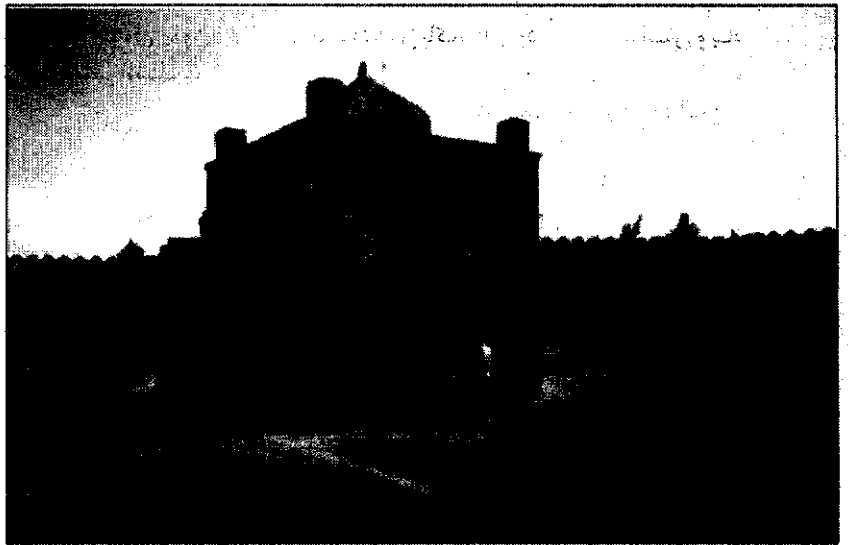
دیوان، ص ۲۸

اینک باید دید که خاقانی از چه راهی با دین زردشت و کتابش اوستا آشنا شد و آن پنج بیت را سرود؟ پیشاپیش یادآوری می‌کنم که شرق‌شناس بزرگ معاصر (مینورسکی) - که شرح جامعی بر قصیده‌ی ترسایه نوشته‌اند - با نهایت فروتنی می‌گوید که من درباره‌ی این پنج بیت چیزی نمی‌دانم و استاد بزرگمان روان‌شاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب هم که رساله‌ی مینورسکی را از انگلیسی به فارسی ترجمه کرده‌اند - به دلیل ادب ذاتی و شرافت عظیم در امانت‌داری - با این‌که یقین دارم اطلاعات وسیعی از زرتشت و اوستا داشتند - درباره‌ی آن پنج بیت سکوت اختیار کرده‌اند و بر من فرض است در برابر روح بلند این دو دانشمند گرانقدر از جسارتم پوزش بطلبم و بگویم:

جایی که عقاب پر بریزد از پشه‌ی ناتوان چه خیزد

دهخدا، ص ۵۷۸

گفتیم که خاقانی، شروانی‌ست و در یک دهکده از توابع شهر شاماخی، متولد شده است و اگر شهری هم منسوب به انوشیروان در



عمارتی ست و در وسط آن عمارت به طرز گنبد اطلاق بنا شده است که چهار طرف آن باز است و وسط گودالی ست که آتش از میان آن بیرون می آید. اطراف آن حجرات است. از هر حجره منفذی تعبیه نموده اند که آتش بیرون آید، یعنی هر وقت بخواهند کبریتی روشن کرده در محاذی آن منفذ می گیرند، هوایی که خارج می شود مشتعل می گردد... ۶

... تماشای آتش بحری در بادکوبه زیادتر از آتش بری ست که ما دیدیم. مقصود از آتش بحری این است: در محاذی همین آتشکده قدری دور از ساحل وسط دریا معدن نفت است که از زیر آب بیرون می آید. به واسطه ی لطافتی که نفت

دارد، بر روی آب می ایستد. هر کس مایل باشد کشتی کوچک اجاره کرده وسط دریا می رود، پنبه ای آتش زده روی آب می اندازد اگر دریا موج و متلاطم نباشد، تمام این قسمت دریا یک پارچه آتش می شود. من مجال نکردم ببینم، اما این روایت را شنیدم.

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، همان، ص ۵۵ - ۲۵۳  
آتش یا آذر در ایران پیش از اسلام عنصری مقدس بوده و در عقاید زرتشتیان مظهر فروغ ایزدی. (یستا: ۷/۲۵) (آفریدگان در حالت غیر محسوس و روحانی) نخست به شکل «اخگر آتشی» آفرید که این صورت خود برخاسته از روشنی بی آغاز (نور ازلی اورمزد است (بند هشن، الف ۴، ۳۳، ۵۰، روایات پهلوی، ۱۲۸) هم چنین آمده است که اورمزد آتش را از دل خویش آفرید و نور آن را از نور ازلی خلق کرد. (روایات پهلوی، ۴۴: ۲۸، احمد تفضلی، ۹۳) ۲

این همه قرائن و شواهدی که نقل شد، می تواند در تشریح سه بیت اول از آن پنج بیت ها را یاری دهد.

### بیت ۶۵

وگر قیصر سکالد راز زردشت کنم زنده رسوم زند و اوستا دیوان، ص ۲۷

یعنی اگر قیصر (منظور آندرونیکوس کممنوس) دربارهی راز زردشت بیندیشد، رسوم (زند و اوستا) را احیا می کنم. اگر معنی زند را بدانیم مفهوم نهایی بیت کاملاً روشن می شود:

زند: در پهلوی زند Zand، شرح، تفسیر، در اوستا زنتای Zanatay شناساندن، معرفت است. باید دانست که در ازمنه ی بسیار کهن تفسیری برای اوستا به زبان اوستایی نوشته بودند و نمونه یی از این تفسیر در خود اوستای کنونی باقی مانده است... طبق سنت پس از تدوین اوستا در زمان ولخش (ظاهراً بلاش اول اشکانی، ۵۱-۷۸) تفسیر اوستا یعنی زند به زبان پهلوی، شروع شد و در زمان اشکانیان به پهلوی اشکانی بود و در زمان ساسانیان به پهلوی ساسانی درآمد. (مزدیسنا و ادب فارسی، ص ۱۳۷-۱۴۰، سجادی، دکتر سیدضیاءالدین، ۷۳۸)

### بیت ۶۶

بگویم کان چه زنداست و چه آتش کزو پازند و زند آمد مسما دیوان، ص ۲۷

آن منطقه بوده است، امروز به منطقه ی وسیعی از خاک جمهوری آذربایجان شروان اطلاق می شود که شاماخی مرکز آن منطقه است. شعرا و نویسندگان امروز جمهوری آذربایجان و اکثریت مردم آن کشور، سرزمین خود را «اودلایوردو» (سرزمین آتش ها) می نامند و من قبل از مسافرت هایم به آن سرزمین گمان می کردم که نام «اودلایوردو» ترجمه ی نام باستانی «آتورپاتکان» است. که «آتور» به معنی آتش است در زبان آذری باستان و امروز به صورت آذر درآمده است و امروز به صورت (آتری یا آتری: واژه یی سته فارسی باستان که مادینه ی (مونث) آتره یا آتره به چم آذر است. این نام برای نام گذاری دختران زیباست.)

مهربان گشتاسپ پوربارسی، ص ۲۴۶  
اما در چهار نوبت مسافرت هایم به آذربایجان و مطالعاتم متوجه شدم که اسم کاملاً با مسماهی ست و آن سرزمین جداً سرزمین آتش هاست.

«معادن نفت در بادکوبه به حدی ست که اگر شخص عصایی در زمین فرو برد، بعد به واسطه ی کبریت هوایی را که از روزنه زمین خارج می شود، آتش زند، مشتعل می شود.»

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، ص ۱۲۵۰  
اعتمادالسلطنه بعد از نوشتن این مطالب در کتاب مرآة البلدان، از سفرنامه، ناصرالدین شاه قاجار نکات دیگری نقل می کند:

«... دو ساعت از شب گذشته وارد شهر بادکوبه<sup>۲</sup> شدیم. چون معدن نفت در بادکوبه است، امشب همه جا را از صحرا و شهر چراغ نفت روشن کرده بودند. اگر چه شب بود و شهر بادکوبه را درست ندیدم، اما در مهتاب معلوم بود که خانه های قشنگی که تازه به سبک فرنگستان ساخته اند در کنار دریاست.»

همان، ص ۲۵۱  
بعد مشاهدات خود را می نویسد: «پنجشنبه هفدهم به معدن نفت رفتیم. فی الواقع بادکوبه از حیث نفت اول مملکت روی زمین است. چاه های زیاد در جایی که معروف به یالاخانه است، حفر شده و با تلمبه نفت را از چاه بیرون می آورند... از بالاخانه به «صوری خانه»<sup>۳</sup> که کارخانه ی میرزایف است، رفتیم. میرزایف نفت سیاه را تقطیر کرده، سفید می کند و کرورها سرمایه و دخل دارد. معبد آتش پرستان<sup>۵</sup> هندی و پارسی در این صوری خانه است.

پازند: از پائیتی ازنتی اوستایی. در اصل زبان پهلوی بدون هزوارش، پازند تفسیریست برای زند که آن خود تفسیر اوستاست. (دکتر محمد معین، ص ۱۴۲)

بیت قبلی در نظر من موقوف المعنیست. در این صورت وقتی معنی قبلی تمام شد که در رسوم زند و اوستا را احیا می‌کنم، باید بگویم: می‌گویم که آن چه آتش و چه زند بودند؟ که زند و پازند نام گرفتند؟

لا بد توجه می‌فرمایید پازند تفسیر زند است به اوستایی و بدون هزوارش و پیشاپیش علل تقدس آتش را توضیح داده‌ام و در این بیت مراد از آتش (نور ازلی)ست.

بیت ۶۷

چه اخگر ماند از آن آتش که وقتی

خلیل‌الله در آن افتاد در وا

دیوان، ۲۷

خلیل‌الله لقب حضرت ابراهیم (ع) است که او را قهرمان توحید هم می‌نامند و در این قسمت هم با داستان‌های متنوعی که درباره‌ی آن پیامبر و به قول قرآن کریم آن امام نقل کرده‌اند، کاری ندارم و نمی‌خواهم بحث کنم، آذر، عمومی او بود یا پدرش بود و یا در پی آن نیستم که ثابت کنم تبار ابراهیم ایرانی و او همان زردشت است. اما قویاً اعتقاد دارم که زردشت و ابراهیم از جهات مختلف تشابهات شگفت‌آوری در آئین و اندیشه‌ها و حتا اسطوره و تاریخ دارند و همین بیت خاقانی گواه این مدعاست.

در اوایل این نوشتار ریشه‌ی نام «اودلاریوردو» را با شواهد تاریخی مکتوب و به رأی‌العین دیدن خودم در سفرهای چهارگانه به آن سرزمین بیان کردم و این‌جا می‌خواهم بگویم خاقانی علاوه بر قرآن کریم به اوستا هم احاطه داشته است. در قصص قرآن به استناد آیه‌ی مبارکه‌ی «قلنا یا نارکونی بردأ و سلاماً علی ابراهیم» (۱۷۱:انبیاء ۲۱/۶۹) خیلی مفصل از انداختن ابراهیم به وسیله‌ی منجنیق در توده‌ی آتشی عظیم به دستور نمود و تبدیل شدن آتش به گل و سرد و سالم شدنش دل‌انگیز داستان‌ها ساخته‌اند.

لحن خاقانی در این بیت طوریست که گویا زرتشت نسبت به ابراهیم از نظر زمانی تقدم دارد که می‌گوید: از آن آتشی که در نظر زرتشت ساحل‌کننده‌ی نور ایزدی، کنام آتش باقی بود (اخگر) که روزی ابراهیم در همان آتش انداخته شد و دلیل این تقدم و تأخر اسطوره‌ی سیاوش در اوستاست که به دوران اسطوره‌ی ایرانی - چندین هزار سال پیش از زرتشت - تعلق دارد و در ویسپرد (بخشی از اوستای متأخر) به واژه‌ی سوگند با گونه‌های مختلف برمی‌خوریم از آن‌هاست سوگند خوردن به آتش که فردوسی در شاهنامه داستان سیاوش آن را شرح کرده است:

«سوگند یا آزمایش به آتش رفتن سیاوش است که یکی از شاهکارهای شاهنامه است: چون سودابه نامادری سیاوش نتوانست او را فریفته به کام دل خود رسد، او را نزد پدرش کیکاوس به معاشرت با خویش متهم ساخت. کیکاوس به پسر خود بدگمان شده، در این کار از موبدان داوری خواست. آنان بدو گفتند سیاوش باید برای نمودن بی‌گناهی خود به آزمایش آتش تن دردهد.» (پورداد، ۱۲۲)

... و سیاوش سوار بر اسب سیه خود از آتش گذشت:

چنین است فرمان چرخ بلند که بر بی‌گناهان نیاید گزند

چو بخشایش پاک‌یزدان بود دم آتش و باد یکسان بود همان، ص ۱۲۲

این آزمایش ایزدی در ویس و رامین فخرالدین اسعد مشنوی حضرت مولانا و سلامان و ایسپال جامی و چندین کتاب دیگر هم آمده است.

علاوه بر این‌ها در شهر شماخی (زادگاه خاقانی) جمعه مسجدی هست که در سال ۱۲۶ هجری قمری ساخته شده است که برابر سال ۷۴۳ میلادیست که بر کتیبه‌ی عربی نوشته شده است. (ش، ص فتح‌الله یقه ۱۸)

این مسجد طرحی غیر معمول مساجد اسلامی دارد و «اولین پژوهشگران (پروفیسور و. آ. زومر - ژ. الکساندروویچ) نتوانستند برای خصوصیت غیر معمول طرح آن که دارای سه محراب بود، بدهند.» (همان، ص ۱۸)

«جمعه مسجد دربند و داغستان (سده‌ی سیزدهم م / هفتم ه) در آسیای مرکزی از نظر نمای محلی نقشه به جمعه مسجد شماخی نزدیک است. جمعه مسجد شماخی از نظر سه قسمتی بودن فضای داخلی بسیار شبیه بعضی از مساجد - نمازخانه‌های آسیای مرکزی (سده‌های ۱۱ - ۵/۴۱۲ - ۶ ه) است.» (همان)

نگارنده درباره‌ی این طرح غیر معمول مسجد شماخی مقاله‌ی جداگانه‌ی نوشتیم که خلاصه‌ی آن مقاله می‌تواند ما را به تشابهات حضرت ابراهیم و اشوزرتشت (علاوه بر آن مطلب آتش نورازلی) و آتش که حضرت ابراهیم را در آن انداختند و داستان سیاوش بیش‌تر کمک کند.

ظاهر مسجد - چنان که در تصویر [در صفحه‌ی ۴۲] می‌بینیم - مکعب مستطیلیست و برخلاف معمول پشت‌بام گنبد وسط را ندارد و کاملاً مسطح است و به‌جای دو مناره در پشت‌بام سه مناره دیده می‌شود.

در داخل مسجد به‌جای یک محراب، سه محراب به عرض ۱/۵ متر و بلندی آن محراب‌ها از کف تا طاق بالای محراب ۳ متر است. در حقیقت سه مسجد مکعبی شکل با ستون‌هایی به عرض ۱/۲۵ متر و به ضخامت ۲ متر و فاصله دو ستون از هم دیگر ۴/۵ متر و ارتفاع ستون‌ها ۶ متر از هم دیگر مجزا شده‌اند و از بالای ستون‌ها در مکعب زیر سقف مسطح گنبد مساجد سه گانه تعبیه شده است.

جلوخان مسجد تا در ورودی مساجد سه گانه با فاصله ۳ متر با نه ستون (برابر هر مسجد سه ستون) مشخص شده‌اند.

اگر کلیات مسجد را به سه قسمت مساوی تقسیم کنیم که مکعب و داخل مسجد دقیقاً سه آتشکده است که در تمام کوه‌ی زمین هر جا آتشکده‌های روشن و خاموش وجود دارد به همین شکل ساخته شده‌اند، بنا به نوشته‌ی آقای فتح‌الله‌یف در سال‌هایی که این مسجد و مشابه آن در دربند و داغستان و آسیای مرکزی هم بنا می‌شدند، مسلمانان از استادان معماری زرتشتی استفاده کرده‌اند.

و آن معماران با توجه به این که کعبه به‌دست حضرت ابراهیم بنا شده و به عقیده‌ی بعضی‌ها آن پیامبر محترم تبار ایرانی دارد، و باز بنا به عقیده‌ی خیلی‌ها ابراهیم و زرتشت یک نفر هستند، خواسته‌اند ضمن این که تشابهات بنای کعبه و آتشکده را حفظ کنند و سه چیز را در کنار هم قرار دهند: هم اشاره به سه رکن دین مبین اسلام (توحید، نبوت، معاد) و سه رکن دین زرتشت (هومت = اندیشه‌ی نیکه، هوخت

= گفتار نیکه هورشت = کردار نیک) نمادی  
 قابل رویت بسازند.  
 و حتا در ضلع شمالی محوطه‌ی مسجد  
 شماخی هنوز ویرانه‌ی سه آب‌انبار هم به  
 همان نیت باقی‌ست.<sup>۹</sup>  
**بیت ۶۸**

به قسطاسی بسنجم راز موبد  
 که جوسنگش بود قسطای لوقا  
 دیوان، ۲۷  
 قسطاس: (به کسر) ترازو، میزان. در  
 معرب جوالیقی آمده (ص ۲۵۱) قسطاس  
 (به ضم) میزان، روی معرب است و به کسر  
 و ضم هر دو تلفظ می‌شود و در حاشیه‌ی ۳  
 همین صفحه نوشته: کلمه‌ی قسطاس از

الفاظ قرآنی‌ست: «وزنوا القسط المستقیم» (در سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۳۵  
 و شعراء آیه‌ی ۱۸۲) و در این آیات به کسر قرائت شده است. و  
 قسطاس راست‌ترین ترازوهاست. و کلمه را اصلاً عربی گرفته و  
 مصحح المعرب یعنی احمد محمد شاکر، به استناد قول راغب در  
 مفردات و آیات قرآن آن را مربوط به کلمه‌ی «قسط» یعنی عدل  
 دانسته است. مثلاً آیه‌ی ۱۵۲ سوره‌ی انعام: «و اوفوا الکیل و المیزان  
 بالقسط». راغب هم در مفردات ۳، ۴ گفته است: «و القسطاس المیزان  
 و یُعبر به عنها العدالة كما یُعبر عنها بالمیزان» یعنی «قسطاس، میزان  
 است و از آن به عدالت تعبیر می‌شود، همان‌طور که از عدالت به میزان  
 تعبیر می‌شود».

اما در اتفاق سیوطی (ترجمه‌ی سیدمهدی حائری قزوینی، ج ۱، ص ۴۸)  
 ضمن لغات دخیل قرآن آمده است: «قسطاس؛ فریابی از مجاهد آورده  
 که گفت قسطاس به زبان رومی عدالت است و ابن ابی حاتم از سعید  
 بن جبیر آورده که قسطاس به زبان رومی ترازوست». (سجادی، دکت  
 سیدضیاء الدین، ۱۱۱۶)

در این بیت با قرینه‌ی فصل «بسنجم» و ترکیب «جوسنگش»  
 کاملاً روشن است که خاقانی به همین معنای «میزان، ترازو» به‌کار  
 برده است.

جوسنگ: سنگ، جو، وزن جو، و آن یک قسمت از هفتاد و دو  
 قسمت متقال بوده است. (ل. ن از مقدمه‌ی ابن‌خلنون، سجادی، دکت  
 سیدضیاء الدین، ص ۳۰۹)

قسطای لوقا این اسم اضافه بنوت است مثل: اردشیر بابکان.  
 «قسطا بن لوقا حکیم، ریاضی‌دان معروف نصاری، اهل بعلبک که  
 در نیمه‌ی دوم قرن نهم میلادی می‌زیست (دایرةالمعارف اسلامی، شرح  
 و ترجمه‌ی منورسکی از قصیده‌ی مسیحیت ترجمه‌ی دکتر زرین کوب، ص ۱۹۶).  
 قسطاس بن لوقا در اکثر علوم تیبحر داشت و در زبان یونانی فصیح بود  
 و عربی و سریانی نیز می‌دانست. اصلش از نصارای شام و از شهر  
 بعلبک بود و در بغداد می‌زیست و در پایان عمر به ارمنستان رفت.  
 (برای شرح حال و آثار او ر. ک. تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، تالیف دکتر  
 صفا، ص ۲۱ - ۷۳) (دکت سجادی، همان)

معنای بیت: راز موبد را با ترازوی بسنجم که جوسنگ (کم‌ترین  
 سنگ) آن قسطای لوقا باشد، مفهوم اصلی و مورد نظر خاقانی این‌که:  
 آن‌چنان به عدل و داد (قسطا) راز موبد را مورد سنجش قرار می‌دهم



که علم و دانش قسطای لوقا کم‌ترین سنگ این ترازوی عدل باشد.

### بیت ۶۹

چرا پیچد مگس دستار فوطه چرا پوشد ملخ رانین دیبا  
 دیوان، ۲۷

«راز موبد» که خاقانی در بیت قبلی قصد دارد با چنان عدل و قسط  
 بگشاید، در این بیت نهفته است که باید آن را گشود.

مگس و ملخ دو حشره‌ی زیانبارند که جزو خرفسترها در اوستا،  
 ذکر شده‌اند، این واژه با تلفظ خرفستَر Xrafstara بارها در بخش‌های  
 مختلف اوستا آمده است. (فرهنگ واژه‌های اوستا بر مبنای فرهنگ گانگا،  
 ترجمه‌ی احسان بهرامی، نشر بلخ، تهران ۱۳۶۹، ج ۴، فهرست‌ها، ص ۵۶)

«خرفستر واژه‌ی ست چندین هزار ساله، اما بیش از هزار سال  
 است که از سر زبان‌ها افتاده به‌جای آن حشره گفته‌اند. مار، کژدم، وزغ،  
 مور، ملخ، مگس، زنبور، تارتنه (عنکبوت)، کره، سوسک، سس،  
 شپش، ککه پشه، سرگین گردان و همه‌ی جانوران زیان‌کار دیگر بویژه  
 خرد آن‌ها را، خرفستران می‌گفتند». (پورداد، ابراهیم، ۱۷۸)

تنها در آئین زرتشت کشتن خرفستران واجب است و در آئین  
 هندوان و فرقه‌یی از مسیحیون برعکسش باید آن‌ها را احترام  
 گذاشت.

متأسفانه این اندیشه‌ی نادرست از مسیحیون بر دین مبین اسلام  
 هم نفوذ یافته است و به یاد دارم ما که به مدرسه می‌رفتیم، همه‌ی  
 کودکان متأسفانه شپش داشتند و می‌گفتند هر کس از آن‌ها حشره‌ی  
 پلید (شپش) نداشته باشد، مسلمان نیست. بعدها فهمیدم این  
 شپش‌پروری از عقاید «سن فرانسیس S - Francis» به دین مقدس ما  
 راه یافته که سن فرانسیس به گفته‌ی خودش سرافراز بود که جامه‌اش  
 از چنین مرواریدهای مینوی و آسمانی آراسته است.<sup>۱۰</sup>

برای کشتن خرفسترها در نامه‌ی دینی ایرانیان دستورهایی‌ست  
 که بعضی از آن دستورها قبل از ظهور زرتشت هم بوده است به‌دلیل  
 آب و هوای متفاوت فلات ایران و شبه‌ی قاره‌ی هند دو نوع فرهنگ  
 متفاوت در ایران و هند ظهور کرد و در این رابطه تا گور شاعر و  
 فیلسوف بزرگ هند یک قضاوت عالمانه کرده‌اند:

«این نکته جالب توجه است که عقیده‌ی وحدت در دو مملکت  
 مختلف ایران و هند به دو شکل ظاهر شد و دو نتیجه‌ی دگرگون داد.  
 همان‌طور که عقیده‌ی وحدت در ایران نتیجه‌ی اخلاقی بخشید، در



هند موجد یک نتیجه‌ی فلسفی گردید. بدیهی‌ست این تأثیرات مقتضی و موافق طبایع این دو ملت بود. زیرا ایرانیان قدیم مردمان کاری و شجاع و خواستار خوشی و زندگانی نیک بودند و هندوان آسایش فکر و خیالات فلسفی و انزوا را بر آن ترجیح می‌دادند. آب و هوای این دو مملکت نیز در خصایص روحی و اخلاقی آنان دخالت کلی داشت. زیرا آب و هوای ملایم هند و مزارع بسیار زندگانی هندوان را آسان ساخته و هیچ اشکالی از برای آنان متصور نبود. تا در زندگانی با آن مبارزه کنند. برعکس آب و هوای ایران و زمین پر از کوه و تپه و زندگانی مشکل ایرانیان را بر آن داشت که به سختی با بدی و زشتی بجنگند و از برای فیروزی اهورامزدا را پشت و پناه خود قرار دهند.

... این حقیقتی مسلم است که در عالم دو قوه‌ی متضاد همیشه درگیر و دارند که یکی را به اوج سعادت و نجات می‌رساند و دیگری را به حقیض شقاوت و هلاک می‌رساند، در مدت زندگانی مجبوریم برای کسب سعادت و نجات در مقابل هر زشتی و بدی استوار بایستیم. (تاگور، ترجمه‌ی ع. سینتا، نقل از دهخدا، ذیل مثل: مزن زشت بیچاره... صص ۱۵۲۸ - ۱۵۳۹)

این دو قوه‌ی متضاد که به نظر من دیالکتیک اجتماعی‌ست در گات‌های زرتشت آمده است:

یسنا ۳۰/۳  
 دو همزاد گوهر در اندیشه‌هاست  
 تجلی‌گه آن دو در پیشه‌هاست  
 به گفتار هم آن دو گردد عیان  
 یکی نیک و دیگر بد بدگمان  
 کج‌اندیش راه بدی بسپرد  
 نکو مرد ره بر بهی می‌برد

یسنا ۳۰/۴  
 به هم این دو گوهر چو آمد فراز  
 شد آن زندگی بخش و این مرگ‌ساز  
 چنین بوده ز آغاز کردارشان  
 جز این نیست تا رستخیز کارشان  
 دروغ ورز سوزد در اندیشه‌ها  
 به رامش زید راستی پیشه‌ها  
 مر این را چو فردوس شد زندگی  
 مر او راست دوزخ به سوزندگی  
 یسنای تبریزی، ۲۹

کشتن خرفسترها از واجبات است. در مینوی خرد می‌خوانیم:  
 «۱- پرسید دانا از مینوی خرد. ۲- که کدام زمین ناشادتر است؟  
 ۳- مینوی خرد پاسخ داد. ۴- که آن زمینی آزرده است که دوزخ در آن ساخته شده است. ۵- دوم وقتی که مردم مقدس بی‌گناهی را در آن بکشند. ۶- سوم (زمینی) که دیوان و دروجان حرکت در آن کنند. ۷- چهارم (زمینی) که بتکله در آن بسازد. ۸- پنجم وقتی که مرد کافر بدکار در آن اقامت کند. ۹- ششم وقتی که لاشه‌ای در زیر آن دفن شده است. ۱۰- هفتم (زمینی) که حیوانات مودی در آن لانه دارند. ۱۱- هشتم وقتی که از ملکیت نیکان به ملکیت بدان رسد. ۱۲- نهم وقتی که (زمین) آبادانی را ویران کنند. ۱۳- دهم زمینی که شیون و

مویه در آن کنند. (احمد نضلی، ۱۹)

**آرداوپرافنامه** یک سفرنامه‌ی خیالی موبدی‌ست به دوزخ و برزخ (همستکان) و بهشت. در فصل ۶۰ این کتاب آمده است:  
 «۱- و دیدم روان مردی که تن او را در دیگی روئین کرده‌اند و او را می‌پزند، ۲- پای راست او بیرون آن دیگ بود، ۳- و پرسیدم: «این تن چه گناه کرد؟» ۴- سروش اهلو و آذریزداد گفتند: «این روان آن مرد دروند است که در میان زندگان با میل به شهوت و با بدی به سوی زن شوهردار بسیار رفت. ۵- و همه تن او بزهکار بود و با آن پای راست، وزخ، مور، مار، کژدم و دیگر خرفستران را بسیار زد و کشت و نابود کرد.» (ژاله آموزگار، ۷۸)

دیگ پر از روی (یا سرب نپالوده) به دلیل هم‌رنگ بودن روی آبی که به هنگام هم‌بستری با زن بیرون می‌آید نماد همان شهوات است که از آن مرد به زنان شوهردار منتقل شده است و در حقیقت در آتشی که خود افروخته می‌سوزد. پای راست او در زندگی خرفسترانی را کشته، بالاخره سوختن نجات یافته است.

دیگر این که برابر آیین آشورزدشت سوی زن شوهردار رفتن (به اصطلاح دین مبین اسلام زنا) محصنه مرتکب شدن) شدیدترین عذاب را در دوزخ در پی دارد.

دیدیم که خاقانی در بیت ۶۹ از تمام خرفستران فقط «مگس و ملخ» نام برده است، با بیان چند جمله از «بندھستن» درباره‌ی این حشرات یا خرفستران زیانبار معنی این بیت می‌آورم «درباره‌ی چه‌گونگی خرفستران» می‌نویسد: مگس کاسکینی، سیاه و مگس انگبین که سه‌گونه است و بوز که چند گونه است و نیز آن که خانه و آشیانه‌ی گلین کند، هم از این‌گونه مگس مرده‌اند.» (مهرداد بهار، ۹۸)  
 بوز گونه که آشیان گلین کند، کرم در آن آشیان نهند سر (آن را) گیرد و به هنگام (که) سر بر کند، باشد که آن مگس کاشکین، باشد که همان بوز بوده باشد.

درباره‌ی مگس کاسکین گوید که اگر به گوشت ریذ کرم و اگر به زمین (ریذ) کیکه اگر در اندروای (ریذ) پشه اگر به نشیمن کبوتر ریذ پیله مارکوک از او پدید آید (و) اگر به (ریذ) زالو. (همان، ۹۹) و در تعلیقات. برای کلماتی که شخص شده مطالبی نقل کرده‌اند که عیناً می‌آورم.

[کاسکین] به معنی لاجوردی در فارسی: کاسانه و کاسکینه نام مرغ است سبزرنگ [بوز Wabz]: فارسی: بوز، زنبور درشت سیاه. اوستا Vawzaka: لاتین: Vespa، انگلیسی: [Wasp گلین] TD<sub>1</sub> و TD<sub>2</sub>: DH: T, Sn: TD<sub>2</sub> املاء درست در TD<sub>2</sub> ص ۱۲۵، ص ۱۲ - ۱۱ و در دو دست‌نویس دیگر می‌آید که 'n - TYN' است، یعنی از گل‌خانه آشیانه می‌سازد. احتمالاً 'yn - TYN'، یعنی گلین. ۱۲

[اندوای]، به معنی قضا  
 [کوک] به معنای کوچک، پیله به معنای پیکان تیر است. (مهرداد بهار، ۱۸۸)

دیگر ملخ سردگان‌اند آن که مردم کشد.  
 باز می‌دانیم که در آئین زرتشت دستورات بهداشتی زیاد است از جمله نیالودن آب و خاک. ولی مگس آن چنان که گذشت در نقل و انتقال مواد زیانبار (به اصطلاح پزشکی: میکرب‌ها) نقش اساسی دارد و همه دیده‌ایم که وقتی مگس در جایی نشست دو پای بلند جلوی را مرتب به سرش می‌کشد و سر آن خرفستر دقیقاً شبیه دستار است.

خاقانی ترکیب «دستار فوطه» تشبیه مضمیری برای سرمگس به کار برده است:

چرا پیچد ملخ دستار فوطه؟

فوطه لنگ است که تا این اواخر در گرمابه‌های عمومی مردم به کمر می‌بستند و بعد از بیرون آمدن از حمام کارگری آن را در حوضچه‌ای با آب سرد چند بار می‌چلاند و بعد از خشک شدن به مشتری دیگری می‌داد و باز می‌دانیم به دلیل فقدان اصول بهداشتی در جامعه‌ی آن روز آن فوطه‌ها به انواع ناپاکی‌های حاصل از بیماری‌های مقاربتی به‌طور کلی آلوده بود، چنان‌که پاهای مگس آلودگی فراوان دارد با این حساب خاقانی می‌گوید: می‌توانم توضیح دهم به قیصر که چرا مگس، دستاری کاملاً آلوده، به سر پیچیده است؟ و دو پای بلند ملخ مانند پارچه‌ی دیبا، دقیقاً دندان‌هایی دارد مثل آره که خواب آن از بالا به پایین است، وقتی آن دو پا را به ساقه‌ی گندم می‌کشد مثل آره می‌برد و مزارع گندم نابود می‌گردد.

پس معنی مصراع دوم: «چرا پوشید ملخ رانین دیبا» چنین است که باز می‌توانم به قیصر بگویم که ملخ چرا شلوار دیبایی به ران هایش پوشیده است.

این همه اسطوره و تاریخ و آسیب‌های طبیعی از سوی خرفسترها بر انسان وارد می‌شود به دلیل وسعت اطلاعات خاقانی از اوستا و آئین زرتشت که در این پنج بیت گنجانیده شده است. ■

### یادداشت‌ها

۱- چون هدف من نوشتن ترجمه‌ی حال خاقانی به روش تذکره‌نویسان نیست تاریخ تولد و مولد او را به أشهر اقوال نقل کردم. درباره‌ی مدرسه که اکثر نوشته‌اند: بعدها مسلمان شده بود - من هم شک ندارم، ولی یقین دارم که فرهنگ و اصطلاحات دین حضرت مسیح را هرگز فراموش نکرده و پسرش خاقانی آن همه مسائل مسیحیت را از مدرسه آموخته است. ۲- یادگوبه کلمه‌ی جدیدی است و نادرست. درست آن «باکوبه» است که طبق کتاب‌های ارمنی اصل آن «باکاوآن» یا «باکوان» بوده و جزء اول این کلمات «بیغ» و بگ است به معنای خنای باکوان یا باکاوآن به معنی سرزمین خنای بوده. (احمد کسروی، ۱۳۷۰). نگارنده (پستانی تبریزی) گوید: بیغ در کلمه‌ی بنفاد هم باقی‌ست که مرکب است از بیغ (خنای) + داد (در زبان‌های فارسی فاستان و اوستایی به‌صورت data در معنی آفریدن و آفریده) باقی مانده است. مثل خناداد فارسی به معنی خنای آفریده که عربی آن عبدالله است.

۳- در متن مرآةالبلدان «حقیثت» نوشته‌اند. ۴- «صوری‌خانه» غلط است. آن منطقه در شبه جزیره «آبشورون» و آتشگاه زرتشتیان هم در آن جاست که با گاز طبیعی روشن است. سوره به معنی سرخ و آتش است که خود مردم باکو نام آن جا را به درستی «سوری‌خانه» می‌نامند یعنی خانه‌ی آتش. و سوری در کلمه‌ی «چهارشنبه سوری» هنوز باقی است. بنا به روایت شاهنامه «چشن شده» (در دهم بهمن ماه) جشن پیدایش آتش است و در ایران قدیم هر هفته از دهم بهمن ماه تا عید نوروز در شب چهارشنبه آتش روشن می‌کردند و سده تا سلطنت غزنویان از اعیاد رسمی ایرانیان بود و فرخی سیستانی قصیده‌ی مشهور «چشن سده» را در آن عصر سروده است. ۵- در آئین زرتشت آتش یک عنصر مقدس است و به هیچ وجه زرتشتیان آتش را نمی‌پرستند بلکه نور حاصل از آتش را مظهر اهورامزدا می‌دانند.

۶- من در سفرنامه‌ی دوم به باکو شرح مفصلي درباره‌ی این آتشکده نوشته‌ام. ۷- این خلاصه از دایرةالمعارف بزرگ اسلامی ذیل واژه‌ی: «آتش» نقل شد. خود مقاله‌ی «آتش» در جلد اول دایرةالمعارف از صفحه‌ی ۹۰ آغاز در صفحه‌ی ۹۵ در چهار بخش نوشته شده است. ۸- اکثر دبیران زمان اشکانیان سریانی بودند و واژه‌های عربی را در متون پهلوی وارد کرده ولی به زبان پهلوی می‌خواندند. مثلاً: «من: عزیز» را به خط پهلوی (م) نوشته و «از» می‌خواندند و «ملکا ملکا» را شاهنشاه می‌خواندند و آن را هزوارش گویند. ۹- این مقاله هنوز به چاپ نرسیده و بخشی از سفرنامه من به شما می‌رسد.

۱۰- سن فرانسیس = Francis = Francois (۱۱۸۲ - ۱۲۲۶ میلادی) موسس فرقه‌ی Franciscain می‌باشد.

Hollins and Vermin by Nathan soderblom in Pastur Hooshang Memorial Vol. Bombay 1918 P.226.

۱۱- شروش و آذر ایزد راهنمایان ارداویراف در این سفر به دنیای دیگر است با این که قبل از نوشته شدن این کتاب ارزشمند در حماسه‌ی ایلیاد و ادیسه اثر هومر، شاعر ناپینا از سفر یک انسان زنده به دوزخ داستانی آمده است اما از رهنما خبری نیست و در شثوی «سیرالمیاد الی المعاد» سنایی غزنوی هم به دوزخ و برزخ و بهشت سفر کرده است ولی مشهورترین کتاب گمدی الهی اثر دانته الیگری، شاعر بزرگ ایتالیایی است که در این سفر ویرژیل با شاعر یونان باستان راهنمای اوست. در همین راستا نگارنده هم سروده‌هایی با عنوان «حماسه‌ی انسان» دارد (شامل سی و سه سرود و هر سرود شامل سیصد و سی و سه بیت است) و راهنمای من در این سفر خیالی حضرت جلال‌الدین محمد بلخی مولوی ست. ۱۲- در توضیحات واژه‌ی «گلین» حروف TD<sub>1</sub> و TD<sub>2</sub> و ... علائم اختصاری نسخه‌های مختلف به زبان پهلوی ست.

### فهرست منابع

۱- قرآن کریم. ۲- اعتمادالسلطنه، محمدرحمن خان، مرآةالبلدان، ۱۳۶۷، با تصحیحات و حواشی و فهرس به کوشش دکتر عبدالحسین نوائی و میرهاشم محدث، ج اول، ناشر موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، به شماره‌ی ۱۹۲۱ (شماره مسلسل ۲۶۴۴، تهران). ۳- بهرامی، احسان، فرهنگ واژه‌های اوستا، (۴ جلد)، به پای‌ی فرهنگ کانگا، ۱۳۶۹، از انتشارات نشر بلخ (وابسته به بنیاد نیشابور، ویراستار فریدون جنیدی، چاپ نخست تهران. ۴- پورداوود، ابراهیم، وپسپرد، به کوشش بهرام فره‌وشی، ۲۵۳۷، انتشارات دانشگاه تهران به شماره‌ی ۱۶۳۶ (چاپ دوم) شماره‌ی مسلسل ۲۰۴۴، تهران. ۵- تفضلی، احمد، «آتش»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج اول، ۱۳۷۴، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، چاپ مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران. ۶- تفضلی، احمد، مینوی خرد، ۱۳۵۴، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران به شماره‌ی ۲۰۱ به دبیر کلی پرویز نائل خانلری، تهران. ۷- خاقانی، افضل‌الدین بدیل، «دیوان»، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجاده، ۱۳۷۳، چاپ چهارم، انتشارات زوآر، تهران. ۸- دهخدا، علی‌اکبر، امثال و حکم، ۱۳۳۷، (چاپ دهم) موسسه انتشارات امیرکبیر، تهران. ۹- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی، ۱۳۲۷، چاپ دوم از دوره‌ی جدید ناشر: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، با همکاری انتشارات روزنه‌ی تهران. ۱۰- زرین کوب، دکتر عبدالحسین، «ترجمه‌ی رساله‌ی مینورسکی»، فرهنگ ایران زمین، دفتر ۲، ۱۳۳۲، به اهتمام ایرج افشار. (این رساله بعدها به‌طور مستقل توسط انتشارات کتابخانه طهوری هم در تهران چاپ و منتشر شده است). ۱۱- سجادی، دکتر سید ضیاءالدین، فرهنگ لغات و تعبیرات با شرح اعلام و مشکلات دیوان خاقانی شروانی، ۱۳۷۳، چاپ اول، انتشارات زوآر، تهران، (در دو جلد). ۱۲- ش، س، فتح‌الله یقه گونه شناسی معماری مساجد در جمهوری آذربایجان، ۱۳۷۵، ترجمه‌ی لیلا ربن شه حسین سلطانزاده، بهرام قدیری، ناشر دفتر پژوهش‌های فرهنگی (وابسته به مرکز گفت‌وگوی تمدن‌ها)، تهران. ۱۳- فرخی سیستانی، دیوان، چاپ‌های مختلف. ۱۴- فرنیغ دادگی، بند هس، ۱۳۶۹، گزارش و ترجمه از مهرداد بهار، انتشارات توس، تهران. ۱۵- فیلیپ زینیو، ارداویراف‌نامه، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، ۱۳۷۲، چاپ و نشر: شرکت انتشارات معین، انجمن ایران شناسی فرانسه، چاپ اول، تهران. ۱۶- کسروی، احمد، کاروند کسروی، ۱۳۵۶، به سعی یحیی دکاه، انتشارات کتاب‌های جیبی، چاپ دوم، تهران. ۱۷- گشتاسب پورپارسی، مهربان، گنجینه‌ی نام‌های ایرانی، ۲۵۳۵، چاپ سازمان انتشارات فروهر، تهران. ۱۸- محمد فواد عبدالباقی، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن کریم، بی‌تا، دار احیاء التراث العربی - بیروت - لبنان. ۱۹- معین، دکتر محمد مؤدیسنا و ادبیات فارسی، ۱۳۴۰، ج اول، انتشارات دانشگاه تهران. ۲۰- پستانی تبریزی (رحیم چلوش اکبری)، گاهان، حماسه‌ی اهورایی (ترجمه و گزارش منظوم گات‌های زرتشت)، ۱۳۸۴، دفتر پژوهش‌های فرهنگی با همکاری مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها، تهران.